

فصل ششم:

اعزام به فلسطین و پیامدها

□ طرح و مذاکره برای اعزام اعضا به فلسطین

پس از اتخاذ قطعی شیوه قهرآمیز به شکل مبارزه مسلحانه چریکی، به عنوان خط مشی استراتژیک سازمان، رهبری تشکیلات بر این باور بود که به تدریج و قدم به قدم به هدف‌های مرحله‌ای خود، که در بدو بنیانگذاری سازمان عمیقاً بدان معتقد بود، نزدیک‌تر می‌شود؛ در نتیجه، چشم‌انداز دیگری از مبارزه را در مقابل خود می‌دید. سازمان در سال ۱۳۴۸، پس از ارزیابی موقعیت تشکیلاتی در نبرد آتی، نتیجه گرفت که اعضای اصلی صلاحیت تئوریک سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی در امر مبارزه را در حد لازم کسب کرده‌اند؛ بنابراین قرار شد امکانات کسب صلاحیت نظامی، در تئوری و عمل، مورد بررسی قرار گیرد. هدف چنین بود: کسب صلاحیت نظامی برای شروع عمل مسلحانه.

در آن شرایط امکان آموزش و آمادگی نظامی در داخل ایران، به دلیل مشکلات امنیتی و محدودیت امکانات سازمان، وجود نداشت. بهترین راه‌حل این مسئله را سازمان در همکاری با سازمان «الفتح» دانست، که مهم‌ترین سازمان سیاسی - نظامی فلسطین بود و به نظر می‌رسید به لحاظ ایدئولوژیک نیز بیش از دیگر گروه‌های فلسطینی با مواضع ایدئولوژیک سازمان نزدیک باشد.^۱ «مسئولین سازمان از

۱. در جریان جنگ ۱۹۵۶ اعراب و اسرائیل، یک فلسطینی ۲۷ ساله به نام یاسر عرفات با تعدادی از همفکرانش تصمیم به تشکیل جنبشی مخفیانه گرفتند و این هسته اولیه، بنیان ایجاد سازمانی شد با عنوان «حرکت‌التحریر الفلستینیة» (جنبش آزادی‌بخش فلسطین)؛ که مخفف معکوس سه کلمه فوق یعنی «فتح» نام اختصاری آن شد.

مدتی پیش توسط رادیو عاصفه و مطبوعات و سایر منابع اطلاعاتی، تا حدودی، از کم و کیف جنبش فلسطین و سازمان الفتح باخبر بودند؛ و می‌دانستند که این سازمان در کشورهای عربی و اروپایی و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس فعالیت‌های پشت جبهه‌ای گسترده‌ای دارد. برای ایجاد ارتباط، قرار بر این شد که از دو راه اقدام شود: یکی دفتر فتح در فرانسه و دیگر از طریق شیخ‌نشین‌های جنوب. زیرا سازمان معتقد بود برای حل هر مسئله‌ای نایستی تنها به یک راه‌حل اکتفا کرد؛ زیرا در صورت ناموفق بودن، کار به بن‌بست می‌رسد.^۱

○ مذاکره در پاریس

در پاییز ۱۳۴۸ حسین روحانی، از کادرها و مسئولان سازمان، برای تماس و مذاکره با نماینده الفتح در فرانسه در نظر گرفته شد و وی بلافاصله پس از این تصمیم، از طریق هوایی، به پاریس سفر کرد. اولین اقدام و کوشش جهت ارتباط و ملاقات با سازمان الفتح توسط روحانی صورت گرفت. او موفق شد در آذر ماه ۴۸ در پاریس، با محمود همشیری^۲ نماینده سازمان الفتح، که بعدها به دست عمال اسرائیل در

نام الفتح نخستین بار در سال ۱۹۵۹ بر سر زبان‌ها افتاد. در فوریه ۱۹۶۹ زمام امور «سازمان آزادی‌بخش فلسطین PLO»، که پس از اولین کنفرانس سران عرب در ۱۹۶۴ با پشتیبانی جمال عبدالناصر رییس جمهوری مصر و تحت رهبری احمد شوقیری به طور رسمی فعالیت خود را آغاز کرد، عملاً به دست رهبران الفتح افتاد. در مورد پیشینه مشی الفتح باید دانست که پس از اولین کنگره خلق فلسطین در بیت‌المقدس در مه ۱۹۶۴ که با حضور نمایندگان الفتح تشکیل شد، جنبش فلسطین تصمیم به مبارزه مسلحانه گرفت و در واقع الفتح تز خود را دایر بر ضرورت مبارزه مسلحانه به کرسی نشاند. پس از نبرد «کرامه» در ۱۹۶۸، نهضت مقاومت فلسطین پایگاه‌های نظامی خود را در کشورهای اردن، سوریه، لبنان و عراق توسعه داد و داوطلبان غیرفلسطینی را که به آرمان انقلابی جنبش فلسطین معتقد بودند نیز پذیرفت و آموزش داد. «الفتح»، در میان سازمان‌های فلسطینی، بیشتر به راست متمایل بود و التساقی از ایدئولوژی‌های لیبرال، دموکرات و مارکسیست را در خود داشت ولی مشخصاً از سلطه مارکسیست‌ها پرہیز داشت؛ اشاره متن به نزدیکی ایدئولوژیک مجاهدین و الفتح بدین لحاظ است. شالنید، نهضت‌های مقاومت فلسطین: صص ۶۶-۸۳. علی بابایی، فرهنگ تاریخی-سیاسی...، ج ۱: صص ۳۱۸-۳۱۹.

۱. شرح تأسیس...: ص ۵۳.

۲. «محمود همشیری» در ۱۹۳۹ در روستایی نزدیک حیفا متولد شد. محمود پس از تحصیلات متوسطه به کویت رفت و در آنجا به شغل حسابداری مشغول شد. در یورش صهیونیست‌ها خانواده وی به غرب اردن پناهنده شد. در سال ۱۹۶۴ در اسکندریه مصر، به سازمان الفتح ملحق شد. در ۷ دسامبر ۱۹۷۲ بمبئی که توسط یک صهیونیست، با پوشش خبرنگار ایتالیایی، در دفتر کارش گذاشته شده بود منفجر گردید و وی را به شدت زخمی کرد که پس از یک ماه درگذشت. وظیفه شغلی او در اروپا بیشتر در حوزه تبلیغات و روابط عمومی بود.

پاریس ترور شد، چندین ملاقات داشته باشد. این ملاقات‌ها به دلیل عدم پیگیری محمود همسری به نتیجه قطعی نرسید؛ و بعدها از طریق دیگری یعنی تماس با نمایندگان سازمان الفتح در قطر زمینه ملاقات با اعضای رهبری این سازمان به دست آمد. این ملاقات در اوایل تابستان ۱۳۴۹ میان نمایندگان سازمان مجاهدین خلق و سازمان الفتح در امان (اردن) صورت گرفت و آنها (سازمان الفتح) تعهد هرگونه کمک نظامی را در حیطة امکاناتشان نسبت به سازمان پذیرا شدند.^۱

○ مذاکره در قطر

تفصیل ماجرای تماس‌های موفق بعدی از این قرار است که سید مرتضی (تراب) حق‌شناس در زمستان ۱۳۴۸، از طریق دوبی، خود را به قطر رساند؛ در حالی که محمل و پوشش او کارگری بود. پس از ورود در بندر با مسئول دفتر فتح در قطر، که ضمناً صاحب پست مهمی نیز بود، تماس برقرار کرد. در وهله اول، خود را فردی علاقه‌مند به جنبش فلسطین و تحقیق پیرامون آن معرفی نمود و در پاسخ به این سؤال که «آیا وابسته به گروهی هستی؟»، جواب منفی داد و گفت: «من و چند نفر از رفقایم که در ایران هستیم، مایلیم که در مورد انقلاب فلسطین تحقیق کنیم.» مسئول دفتر موافقت خود را اعلام کرده قرار گذارد که چند ماه بعد او را ملاقات کند و نتیجه نهایی را به اطلاعش برساند.^۲

در فروردین ۱۳۴۹ عبدالرسول مشکین فام و فتح‌الله (ارژنگ) خامنه‌ای به همراه تراب حق‌شناس، از همان طریق قاچاق، راهی دوبی و از آنجا با لنج عازم قطر شدند. توفانی شدن دریا ناخدا را مصمم به بازگشت کرد ولی با اصرار این سه تن به راه خود ادامه داد. پس از چند روز سرگردانی روی دریا، ناخدا در یک نیمه‌شب در محلی لنگر انداخت. او قصد داشت مسافری را در نقطه‌ای خشک و کویری پیاده کند؛ و این محل تا بندر اصلی قطر ساعت‌ها فاصله داشت. مجاهدین که از ابتدا به این ناخدا ظنین بودند دست به اقدام زدند.

یکی از برادران، برای روشن کردن قضیه، از موتور لنج پیاده می‌شود ولی بعد از مدتی راهپیمایی متوجه می‌شود که اثری از قطر نیست و می‌فهمد که ناخدا کلک زده و نحواسته مسافری بیچاره را به مقصد برساند؛ لذا برادران ناخدا را پیاده کرده و به او می‌گویند که «تو

۱. نشریه پیکار، ش ۷۸، ۵ آبان ۵۹؛ ص ۱۳؛ متن مصاحبه با حسین روحانی و تراب حق‌شناس.

۲. یادداشت‌های حسین روحانی؛ ص ۳۷. شرح تأسیس... ص ۵۴.

مسئول گم شدن این مردم و در نهایت هلاکتشان در این بیابان خشک و خالی هستی». در همین زمان، به اشاره ناخدا، جاشویان لنج را به حرکت در آورده و ناخدا بعد از فرار از دست برادران، می‌خواهد با شنا خود را به لنج برساند؛ که توسط برادران دستگیر می‌شود [...] برادران، بعد از تلاش زیاد، موفق می‌شوند که مسافرین را پیدا کرده و جمع و جور نمایند [...]

سرانجام بعد از چند روز، لنج در ساحل قطر لنگر می‌اندازد و برادران خود را به شهر رسانده در موعد مقرر بانماینده فتح و فرد دیگری که جهت انجام مذاکرات از بیروت آمده بود، ملاقات می‌نمایند.^۱

در جریان این مذاکرات، نمایندگان الفتح با سازمان و موقعیت و مواضع آن آشنا شدند. این ملاقات موفقیت‌آمیز بود و قرار شد مذاکرات تفصیلی بعدی در امان، پایتخت اردن هاشمی، صورت بگیرد؛ به این شکل که مجاهدین در بیروت اجتماع کنند و از آنجا توسط الفتح به اردن گسیل شوند تا پیرامون آموزش‌های نظامی و سیاسی مورد نیاز تصمیم‌گیری نهایی اتخاذ گردد.

هیئت نمایندگی سازمان مجاهدین خلق مرکب از اصغر بدیع‌زادگان، تراب حق‌شناس، مسعود رجوی و لطفعلی بهپور - به مسئولیت و سرپرستی بدیع‌زادگان - در اواسط بهار ۱۳۴۹ از بیروت به امان برده شدند و در آنجا با هیئت نمایندگی سازمان الفتح، به ریاست ابوحسن^۲ به مذاکره پرداختند.

ماحصل مذاکرات، توافق طرفین بر این اساس بود که با میزبانی الفتح، هر تعداد از افراد سازمان که اعزام شوند، جهت گذراندن دوره آموزش نظامی و فنون رزم چریکی، به اردوگاه‌های جنبش فلسطین جذب گردند. ضمناً سازمان الفتح تقبل نمود که متناسب با امکانات خود و میزان نیاز سازمان، در تدارک تسلیحاتی مساعدت کند.

در پی این توافق، تعداد قابل توجهی از کادرها و اعضای سازمان، که عموماً از جهت سیاسی و تشکیلاتی در سطح قابل توجهی بودند، به طرق مختلف - چه به‌طور رسمی و همراه با گذرنامه و چه به صورت قاچاق از راه دوی - عازم اردوگاه‌های الفتح در اردن و - پس از سپتامبر ۱۹۷۰ - در لبنان و سوریه شدند.^۳

۱. شرح تأسیس...: صص ۵۴-۵۵.

۲. این فرد بعدها در حادثه انفجاری در بیروت، که توسط صهیونیست‌ها تدارک شده بود، با جمعی دیگر از مبارزان فلسطینی به قتل رسید.

۳. یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۳۷-۳۸.

○ ماجرای هواپیماربابی

همزمان با حضور هیئت نمایندگی سازمان در بیروت و امان، برای چند تن از اعضای سازمان، که به دلیل مشمولیت نظام وظیفه قادر به تهیه گذرنامه نبودند، شناسنامه‌های جعلی تهیه شد. قرار بود آنان از طریق بنادر جنوبی (بندرعباس و بندرلنگه) عازم قطر، ابوظبی یا دوبی شوند، در پوشش کارگر مهاجر از نمایندگان سیار سفارت ایران گذرنامه تهیه کنند و از راه هوایی به بیروت بروند. شش تن از این افراد (سیدجلیل سیداحمدیان، محسن نجات‌حسینی، محمود شامخی، حسین خوش‌رو، کاظم شفیعیها، موسی خیابانی) در دوبی خانه‌ای اجاره کردند و در آن ساکن شدند. ولی اندکی بعد پلیس دوبی اقدام به دستگیری آنان کرد. این حادثه منجر به ماجرای هواپیماربابی شد که در زمان خود حادثه‌ای جنجالی به شمار می‌رفت. شرح ماجرا چنین است:^۱

افراد فوق موفق شدند در هیئت کارگران مهاجر ایرانی، با شناسنامه جعلی گذرنامه‌های خود را از مأموران سیار سفارت ایران در کویت، که برای رسیدگی به وضع ایرانیان مهاجر مدتی از سال را در دوبی اقامت داشتند، دریافت کنند. طبق برنامه، قرار بود دو تن از افراد فوق در روز شنبه ۶ مرداد ۱۳۴۹ و بقیه با فاصله یکی دو روز راهی بیروت شوند. اعضای سازمان برای عزیمت به بیروت به خرید لباس مناسب نیاز داشتند و لذا شش نفر فوق، با هم، راهی بازار شدند. حرکت دسته‌جمعی شش نفر با سر و وضع ژولیده توجه یک مأمور انگلیسی پلیس را جلب کرد و آنان دستگیر و به شرط‌خانه برده شدند.^۲ ریاست شرط‌خانه را فردی ایرانی تبار به نام احمد بوستانی به دست داشت. همراه داشتن مقدار زیادی پول، که با لباس‌های مندرس ناهمخوان بود، سبب سوءظن شدید پلیس دوبی به اعضای سازمان شد و در زمان بازرسی از خانه محل اقامت آنان سرودهای العاصفه، تعدادی کتاب درباره جنگ چریکی در چین و ونزوئلا، ۴ عدد پاسپورت کامل و ۲ پاسپورت نیمه تمام، مهر جعل پاسپورت، عکس و مدارک تحصیلی و دفترچه یادداشت بغلی یکی از اعضا به دست آمد. با کشف مدارک فوق و پاسخ‌های متناقض اعضای

۱. برای بیان ماجرای هواپیماربابی به طور عمده از سه مأخذ استفاده شده است: شرح تأسیس...: صص ۵۶-۷۲؛ یادداشت‌های حسین روحانی: صص ۳۹-۴۱؛ گزارش درونی سازمان مجاهدین خلق: بخش اول (گزارش فوق نیز نوشته حسین روحانی است).

۲. در آن زمان پلیس دوبی زیر نظر مأموران انگلیسی کار می‌کرد. به علت رواج قاچاق، پلیس در اکثر اوقات شبانه‌روز، پیاده یا با اتومبیل، به گشت‌زنی مشغول بود و افراد مظنون را فوراً جلب می‌کرد.

سازمان در بازجویی‌ها سوءظن پلیس دویی بیش‌تر شد و افراد فوق را به اتهام جاسوسی در بازداشت نگه داشت. افراد زندانی موفق شدند از طریق یکی از زندانیان عادی ایرانی نامه‌ای برای سازمان در تهران ارسال کنند و دستگیری خود را اطلاع دهند. سازمان پس از بیست روز تصمیم گرفت که سه تن را برای پیگیری و حل مسئله به دویی اعزام کند.

در نیمه اول شهریور ۱۳۴۹ حسین احمدی روحانی، عبدالرسول مشکین فام و سیدمحمد سادات دربندی، جداگانه وارد دویی شدند. مسئولیت گروه به عهده حسین روحانی بود. آنان به مدت دو ماه از طرق مختلف تلاش کردند تا مانع تحویل زندانیان به دولت ایران شوند. از جمله، به کمک الفتح و شخص یاسر عرفات، موفق شدند تا از طریق یک قاضی فلسطینی درباره مدارک کشف شده و کم و کیف پرونده اطلاعاتی به دست آورند. سرانجام، تصمیم گرفته شد که در صورت انتقال زندانیان به ایران با هواپیمای مسافربری، اقدام به ربودن هواپیمای فوق شود. از سال ۱۹۶۸ موجی از هواپیماربایی سیاسی در اروپا و خاورمیانه آغاز شده بود و در آن زمان اقدام فوق نوعی عمل «انقلابی» و «قهرمانانه» به شمار می‌رفت. هواپیماربایی‌های جنجالی جبهه خلق برای آزادی فلسطین^۱ در شهریور و مهر ۱۳۴۹/اوت و سپتامبر ۱۹۷۰ نیز جاذبه لازم را برای مبادرت به این اقدام در مجاهدین خلق ایجاد کرده بود.^۲

سرانجام، در حوالی نیمه آبان ۱۳۴۹ مسجل شد که پلیس و سازمان امنیت دویی، که ریاست آن را یک سرهنگ انگلیسی به دست داشت، زندانیان را به دولت ایران تحویل خواهد داد. در گروه اعزامی مجاهدین خلق تقسیم کار جدیدی صورت گرفت و مشکین فام، به دلیل توانایی‌های جسمی، به جای حسین روحانی مسئولیت گروه و فرماندهی عملیات هواپیماربایی را به دست گرفت.^۳ اعضای گروه موفق شدند برای پرواز ساعت ۸ صبح روز دوشنبه ۱۸ آبان ۱۳۴۹، که زندانیان را به بندرعباس انتقال می‌داد،

۱. جبهه خلق برای آزادی فلسطین (الجبهة الشّعبیة لتحریرالفلسطین) به رهبری جرج حبش (متولد ۱۹۲۰) در سال ۱۹۶۷ تأسیس شد. حبش یک فلسطینی مسیحی است که از دانشگاه آمریکایی بیروت در رشته پزشکی فارغ‌التحصیل شد. جبهه خلق تا مدت‌ها مهم‌ترین سازمان مارکسیستی در جنبش مقاومت فلسطین به شمار می‌رفت. جبهه خلق با سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران رابطه نزدیک داشت.

۲. در شهریور و مهرماه ۱۳۴۹/اوت و سپتامبر ۱۹۷۰ جبهه خلق برای آزادی فلسطین طی دو روز اقدام به ربودن چهار هواپیمای مسافربری شرکت‌های غربی و اسرائیلی نمود. به دنبال این اقدام، در اکثر فرودگاه‌ها، از جمله فرودگاه دویی، حالت فوق‌العاده اعلام شد و مسافران و وسایل آنها دقیقاً مورد کنترل قرار می‌گرفت. یک دستگاه الکترونیک اسلحه‌یاب نیز در فرودگاه دویی تعبیه شده بود.

۳. قبلاً یکی از پاهای حسین روحانی آسیب دیده و مورد عمل جراحی قرار گرفته بود.

بلیط تهیه کنند^۱ و مقداری بنزین و ماده ناپالم، چند عدد چاقو و یک قبضه اسلحه تک تیر، که به شکل خودکار بود، وارد هواپیما کنند.^۲ زندانیان به همراه بوستانی، رییس شرطه و یک همکار او و مسافران، سوار هواپیما شدند. ده دقیقه پس از شروع پرواز، اعضای تیم، بوستانی را مضروب کردند، کلید دستبندها را به دست آوردند، شش دوست زندانی خود را آزاد کرده و چاقوها را بین آنها تقسیم کردند و هواپیما را به کنترل خود درآوردند. خلبان مسن استرالیایی هواپیما مطیع بود ولی کمک خلبان جوان ایرانی او چند بار تلاش کرد تا ربابندگان را فریب دهد.

قرار بود هواپیمای ربوده شده به عراق برده شود ولی به علت کمبود سوخت ابتدا به سوی قطر هدایت شد. پس از تماس خلبان با برج مراقبت و اصرار او، هواپیما در ساعت ۹/۵ صبح در فرودگاه دوحه به زمین نشست. به محض نشستن هواپیما در انتهای باند چند ماشین آتش‌نشانی حامل نیروهای مسلح به هواپیما نزدیک شدند که به دلیل تهدید جدی ربابندگان (ریختن بنزین بر کف هواپیما و روی صندلی‌ها و تهدید آتش زدن هواپیما) خلبان مقامات فرودگاه را از هرگونه دخالتی منع کرد. در ساعت ۱۰/۵، پس از اتمام سوخت‌گیری، هواپیما به پرواز درآمد، از طریق آسمان کویت به سوی عراق حرکت کرد و در ساعت ۲ بعدازظهر به بصره رسید. مسئولان فرودگاه بصره اجازه فرود ندادند و ضمن تماس با مرکز توصیه کردند که هواپیما در بغداد فرود آید. حدود ساعت ۳ بعد از ظهر هواپیما به آسمان بغداد رسید. خلبان اجازه فرود خواست ولی مقامات فرودگاه اجازه فرود ندادند. خلبان با تکرار درخواست خود و بیان موقعیت خطرناک هواپیما، سرانجام موفق شد در یک باند فرعی فرود آید.

پس از استقرار هواپیما در باند فرودگاه بغداد، مشکین فام، فرمانده عملیات، از هواپیما خارج شد. او به اختصار مواضع خود و دوستانش و علت هواپیمارمایی را برای مقامات امنیتی عراق بیان کرد و برای

۱. در آن زمان در هفته دو پرواز (روزهای دوشنبه و چهارشنبه) از دوی به بندرعباس صورت می‌گرفت. این پروازها با هواپیمای دو موتور داکوتا، متعلق به شرکت ایرتاکسی بود که ۲۸ نفر ظرفیت داشت.

۲. «چون فرودگاه دوی شدیداً کنترل می‌شد می‌بایستی برای رفتن به هواپیما این وسایل جاسازی می‌شد. با آشنایی که از نحوه کنترل داشتند چند عدد قوطی آب میوه خریداری نموده و با ایجاد دو سوراخ ریز آب میوه را خالی کرده و سپس با غوطه‌ور کردن قوطی‌ها در ظرف پر از بنزین و مک زدن قوطی‌ها را پر از بنزین نمودند و سوراخ‌ها را با خرما پر کردند. برای این که بوی بنزین به خارج نفوذ نکند کاغذ مارک‌دار قوطی را روی آن چسبانده... ناپالم را در محفظه بین قسمت شیشه‌ای و فلزی فلاکس ریخته و درون فلاکس را با مقداری میوه و یخ پر کرده بودند... اسلحه‌ها و چاقوها را نیز به طریقی ماهرانه وارد هواپیما کردند به طوری که علیرغم بازرسی‌های شدید [مأموران امنیتی] نتوانستند به چیزی دسترسی پیدا کنند.» شرح تأسیس...، صص ۶۶-۶۷.

تحويل هواپیما و تسلیم شدن به دولت عراق اعلام آمادگی کرد. به این ترتیب، ربابندگان از هواپیما پیاده شدند و پس از تفتیش و تحويل سلاح‌ها، به سمت سالن فرودگاه هدایت شدند. در محوطه فرودگاه خبرنگاران و عکاسان اجتماع کرده بودند ولی به درخواست ایرانیان عکسی گرفته نشد و گفتگویی صورت نگرفت. برخی از نیروهای مخالف رژیم پهلوی، که اغلب از وابستگان به جبهه ملی ایران در خارج از کشور بودند، برای استقبال از هواپیماربابان به فرودگاه آمده بودند که به درخواست سفارت ایران و ممانعت پلیس بغداد موفق به ملاقات نشدند. مأموران پلیس، با همکاری سفارت ایران در بغداد، هواپیماربابان را اعضای یک باند جاعل معرفی کردند. هواپیمای ربوده شده کمی بعد به سوی آبادان پرواز کرد.

درباره ورود مجاهدین خلق به بغداد، حوادث دوران اقامت‌شان در عراق و اعزام به پایگاه‌های سازمان آزادی‌بخش فلسطین، گزارش درونی در دست است که در حوالی سال ۱۳۵۰ برای سازمان تنظیم شده. نویسنده گزارش فوق حسین روحانی است. در این گزارش چنین آمده است:

به دنبال پرواز هواپیما به طرف آبادان ما ۹ نفر را دسته‌جمعی به باشگاهی بردند و در آنجا تا ساعت ۹ بعدازظهر با گروه‌های مختلف ایرانی برخورد کردیم که البته آنها ما را، که به اسم و خصوصیات غیرحقیقی معرفی شده بودیم، نشناختند. آن عدم معرفی اگرچه به لحاظ سازمانی برای ما ضروری بود ولی در عمل موجب دشواری‌هایی نیز شد تا آنجا که احتمال استرداد ما به ایران می‌رفت زیرا به دلیل عدم فکر کافی روی محمل‌ها در بازجویی‌های اولیه به تناقضات آشکاری برخوردیم که موجب تشدید سوءظن مقامات عراقی به ما گردید و حتی برخی از آنها فکر می‌کردند که ساواک ما را به این صورت گسیل داشته است. گویا خود رژیم ایران نیز در این جهت یک سری اقدامات کرده بود. سرانجام برای جلوگیری از چنین پیشامدی هویت اصلی خود را معرفی کردیم. البته همه چیز را به خودمان ختم کردیم و تا آخرین لحظه اسمی از سازمان برده نشد.

علی‌رغم معرفی خود و دلایل غیرقابل انکاری که می‌توانست مقامات عراقی را به ماهیت ما رهنمون شود این سوءظن مدت زیادی ادامه داشت تا بالاخره باتماس‌های گروه‌های مترقی در خارج و در رأس آنها فتح واقعیت امر برای آنها روشن شد و ما هدفمان را که پیوستن به انقلاب فلسطین بود برای آنها توضیح دادیم و روی آن تکیه زیادی نمودیم. و به این ترتیب ما سه نفر، در حالی که ۶ برادر عزیزمان را در کنار خود داشتیم و باب تجربه‌ای جدید در زمینه عمل انقلابی را گشوده بودیم، عراق را به سوی یکی از پایگاه‌های فتح در مرزهای فلسطین ترک

کردیم.^۱

بعدها، در سال ۱۳۵۹، حسین روحانی در مصاحبه با نشریه پیکار نحوه برخورد مقامات عراقی با گروه ۹ نفره فوق را مشروح‌تر بیان کرد و روشن شد که آنان در زندان بغداد به شدت مورد شکنجه قرار گرفته‌اند.

کم و بیش از ماهیت رژیم بعثی عراق و موضع‌گیری‌های سوداگرانه آن در قبال نیروهای انقلابی، که به ظاهر دم از حمایت آنها می‌زد، با اطلاع بودیم و به همین دلیل در طرح اولیه‌ای که داشتیم مقصد نهایی خود را جمهوری دموکراتیک یمن (یمن جنوبی) در نظر گرفته بودیم اما این طرح دارای اشکالاتی بود...

هنوز چند ساعتی از ورود ما به این محل نگذشته بود که ما را به طور جداگانه به یکی از زندان‌های قدیمی بغداد بردند و بلافاصله بازپرسی از ما را، که همراه با فحاشی و شکنجه بود، شروع کردند... مجاهد شهید رسول مشکین فام را تا سرحد مرگ شکنجه کردند. مجاهد موسی خیابانی را چند بار با شلیک گلوله در کنار سر او تهدید به مرگ کردند. خود مرا تا آنجا شکنجه دادند که مدت‌ها در همان بغداد در بیمارستان بودم. رفیق حسین خوشرو را ساعت‌ها به سقف آویزان کردند و در مقابل چشم من او را شکنجه دادند. رفیق کاظم شفیعیها را در نیمه‌های شب آن قدر شکنجه دادند که از هوش می‌رفت و تن مجروح و نیمه‌جان او را به سلول می‌آوردند. این وضع تا چند هفته به طول انجامید تا آن که با کوشش و پیگیری سازمان... نماینده سازمان آزادی‌بخش فلسطین در بغداد همراه با رفیق تراب حق‌شناس با مسئولین عراقی دیدن کرده و آن دو در همان زندان به دیدن ما آمدند؛ و از این به بعد مقامات عراقی مجبور به عقب‌نشینی شده و دست از شکنجه و بدرفتاری نسبت به ما برداشتند و از این هنگام کوشیدند که با انواع حيله‌ها ما را متقاعد کنند که در همان عراق بمانیم و به قول خودشان در کنار آنها با رژیم شاه مبارزه کنیم...

مقامات عراقی وقتی فهمیدند که ما به هیچ قیمتی حاضر نیستیم در برابر فشار و تطمیع آنها تسلیم شویم و به آنان امتیازی بدهیم سخت ناراحت شدند... بالاخره به دنبال فشاری که مرتباً به مقامات عراقی جهت خروج از عراق وارد می‌آوردیم و با کوشش و فعالیت دفتر نمایندگی سازمان آزادی‌بخش فلسطین در بغداد، موفق شدیم عراق را ترک [کنیم] و به اردوگاه‌های فلسطینی و سایر هم‌زمانمان که از مدت‌ها پیش به آنجا رفته بودند پیوندیم.^۲

۱. گزارش و انتقاد از خود...: ص ۹.

۲. نشریه پیکار، شماره ۵، ۷۸، ۱۳۵۹: ص ۱۴.

در روایت رسمی سازمان مجاهدین خلق نیز به شکنجه‌های شدید زندانیان در بغداد اشاره شده و سپس چنین آمده است:

در تماسی که بین نماینده فتح و مسئولین و مقامات عراقی گرفته می‌شود برادران به این صورت معرفی می‌شوند که می‌خواسته‌اند به فلسطین رفته و به برادران فلسطینی خود پیوندند. بعد از این مقامات عراقی دست از شکنجه برادران برداشته و پس از یک هفته که از ختم شکنجه می‌گذرد در جلسه‌ای با حضور مقامات عراقی و برادران جریان امر روشن می‌شود و مقامات عراقی متوجه می‌شوند که اینها ۹ تن از رزمندگان ایرانی هستند. البته این آشنایی باعث نمی‌شود که ماهیت و هویت سازمانی برادران نیز برای مقامات عراقی روشن شود... بعد از اتمام معالجات چند روزی در عراق اقامت می‌گزینند تا ترتیب مسافرت آنها از طریق نماینده فتح داده شود. در این مدت مقامات عراقی سعی داشتند که به نحوی از برادران به نفع خود استفاده تبلیغاتی نمایند که آنها به هیچ وجه تن به این مسئله نمی‌دهند حتی در این حد که تأییدی ضمنی بر رژیم خود بگیرند زیرا برادران می‌دانستند که رژیم ایران در برنامه‌های تبلیغاتی خود در مورد سازمان سعی می‌کند آن را وابسته به خارج معرفی کند (به خصوص دولت عراق).^۱

به این ترتیب، در ۲۵ دی ۱۳۴۹ زندانیان آزاد شدند و پس از چند روز در معیت نماینده سازمان فتح عازم پایگاه‌های چریکی سازمان آزادی‌بخش فلسطین شدند.

○ تماس با امام خمینی

از فصل‌های مهم ماجرای هوایماریابی و بازجویی و شکنجه مجاهدین در عراق، مراجعه به امام خمینی (ره) در نجف اشرف و تقاضای وساطت و دخالت ایشان به منظور رهایی آنهاست. دو روایت بی‌واسطه از این ماجرا در دست است که آنها را نقل می‌کنیم؛ با این توضیح که مشترکات هر دو روایت کم نیست و با نقل‌های پیشین نیز هماهنگ است ولی به دلیل نقش و موضع سیاسی راویان آن، در زمان بیان ماجرا، سمت‌گیری‌ها و نتیجه‌گیری‌ها متفاوت است. روایت اول از مرتضی (تواب) حق‌شناس است که در پاییز ۱۳۵۹، ضمن گفت و گویی با نشریه پیکار، پس از اشاراتی به سوابق حضور خود در فعالیت‌های برون مرزی سازمان، از مراجعه به امام خمینی (ره) سخن گفته است.

[...] مقامات عراقی برادران ما را، که حاضر نبودند خود را در خدمت عراقی‌ها قرار دهند، به

۱. شرح تأسیس...: صص ۷۰-۷۲.

زندان انداختند و شکنجه‌شان می‌کردند و احتمال داشت که آنها را به ایران تحویل دهند؛ امری که برای سازمان مخفی ما در آن روز - البته - گران تمام می‌شد. سازمان این بار برای نجات ۹ نفر، آن هم از زندان بغداد، باید تلاش می‌کرد. [در] سفر من به عراق و ملاقات با آیه‌الله خمینی... مطرح کردم و گفتم: «فقط کافی است شما به عراقی‌ها پیغام دهید که خبری دریافت کرده‌اید که اینها جاسوس رژیم شاه نیستند؛ و تفصیل قضیه را موکول به اخبار بعدی از ایران بنمایید که ما خود رأساً اقدام می‌کنیم»؛ و اضافه کردم که «این برادران در راه سفر به سوی پایگاه‌های انقلاب فلسطین بوده‌اند و من نیز از پایگاه‌های الفتح نزد شما آمده‌ام.».

[...] آقای خمینی گفت [که] اگر اقدامی کند ممکن است برای آنها (زندانیان) بدتر شود؛ من «بدتر شدن» را نمی‌توانستم قبول کنم و گفتم: «آنها زیر شکنجه شدید قرار دارند و در معرض تحویل به ایران هستند». ولی وی، نه در آن تماس و نه بعد از آن، حاضر به هیچ کمکی به ما نشد [...] چند روز پس از ملاقات اول، آیه‌الله توجیه دیگری برای این عدم موضعگیری مطرح نمود و آن اینکه نمی‌خواهد از عراقی‌ها تقاضایی بکند تا تقاضای متقابلی از سوی آنان به دنبال داشته باشد.^۱

پس از سخنرانی امام خمینی (ره) در چهارم تیر ماه ۱۳۵۹، سلسله مصاحبه‌ها و سخنرانی‌هایی پیرامون سازمان مجاهدین خلق توسط شخصیت‌های مرتبط با آن انجام شد^۲ که یکی از آنها سخنرانی حجة الاسلام سید محمود دعایی در ساختمان رادیو واقع در میدان ۱۵ خرداد (ارگ) بود. وی در مورد مراجعه مجاهدین به امام می‌گوید:

زمانی که [روابط] رژیم شاه با رژیم فعلی عراق تیره شده بود، سه مرتبه رزمندگان ایرانی هواپیمای ایرانی را مجبور کردند که در عراق بنشینند. [...] ماهیت افراد مبهم بود؛ و خود مجبورکنندگان به فرود این هواپیما در بغداد، از کادرهای برجسته «سازمان مجاهدین خلق» بودند. اینها به هیچ قیمت حاضر نشده بودند ماهیت و انگیزه اقدامشان را افشا کنند. [...] این ۹ نفر را شکنجه کردند که ماهیت سازمان و وابستگی اینها را کشف کنند؛ و زیر شکنجه تنها

۱. نشریه پیکار، ش ۷۶، ۲۱ مهر ۵۹: ص ۱۶.

۲. از جمله مصاحبه صداوسیما با آقای منتظری، سخنرانی آقای هاشمی رفسنجانی در حوزه علمیه چیدر، سخنرانی آقای دعایی در ساختمان صدا در ارگ و سخنرانی آقای بهزاد نبوی (به عنوان نماینده سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) در زمین متعلق به دانشگاه امام صادق (ع) واقع در چهارراه طالقانی - ولی عصر. سخنرانی‌های مذکور همه از رادیو پخش شد.

چیزی که فهمیدند، اسامی واقعی افراد بود که لو رفت. یکی از آن افراد آقای موسی خیابانی بود - و الآن در کادر رهبری مجاهدین خلق است - و برجسته ترین چهره شان مرحوم رسول^۱ مشکین فام بود که زیر شکنجه سخت مقاومت کرد و دیگری حسین روحانی بود - که او الآن ظاهراً عضو مرکزی «سازمان پیکار» می باشد که از کادرهای برجسته بود.

همزمان با فرود این هواپیما کادر مرکزی سازمان تلاش می کند که به نحوی از طریق حضرت امام و دیگر یاران مبارز در عراق، برای آزادی اینها کمک بگیرد؛ و مرحوم آیه الله طالقانی را سوار ماشین می کنند - در یکی از جاده های اطراف تهران - و مسئله را مطرح می کنند و ایشان هم با دست مبارکشان، با مرکب نامریی، پیامی را به امام می نویسند. در آن پیام، همان طور که خود امام فرمودند، نوشته بودند: «إِنَّهُمْ قَتِيَّةٌ أَمِنُوا بَرَبِّهِمْ وَ زِدْنَا هُمْ هُدًى» - درست سرنوشت «اصحاب کهف» - و ضمناً برای اینکه آن کسی که به نزد امام می آید مورد اعتماد باشد، دو نشانی را مرحوم طالقانی به آن فرد می دهند که یکی را در همان نوشته گذاشته بودند و یک نشانی را شفاهی به من [(دعایی)] می دهند. [...] و آن شخص سیدمرتضی (تراب) حق شناس بود و جهرمی است و آن موقع ایشان دانشجو بودند و من در قم بودم و ارتباطی با هم داشتیم. [...] رفتم خدمت امام، وقت گرفتم و گفتم: «فردی است که می شناسم و مورد اعتماد است»؛ و ایشان پیامی از سید ابوالفضل زنجانی و آیه الله طالقانی آورده بودند و در حضور امام، آن نوشته نامریی را ظاهر کرد؛ و امام در جواب فرمودند که «من باید تأمل کنم و جواب شما را بدهم». روز بعد امام در جواب گفتند که «من نمی توانم کاری انجام بدهم؛ چون رسماً من باید چیزی از مسئولین عراقی برای آزادی اینها بخواهم و بعداً آنها نیز چیزی از من خواهند خواست و بنده نمی توانم با عراقی ها داد و ستد را آغاز کنم»؛ و حق شناس هم گفت که «به امام حق می دهم». و قرار شد که شخصاً ترتیبی بدهم که بتوانم با آن ۹ نفر ملاقاتی کنم و از سلامت آنها به تراب حق شناس خبر بدهم.

کادر مرکزی به این نتیجه رسیده بود که نباید مقاومت کنند و باید هرچه دارند بگویند تا آزاد شوند؛ یعنی اعتماد دولت عراق جلب شود تا آزاد شده از عراق خارج شوند. و می دانستم که تا مطمئن نشوند که سازمان دستور داده چیزی نمی گویند. تراب یک نشانی به من داد که به این ۹ نفر بدهم؛ و بالاخره با سماجت زیاد، وقتی ملاقات کردم که خود عراقی ها زیر شکنجه چیزهایی شنیده بودند؛ و از طرف دیگر سازمان آنها از طریق سازمان «الفتح» آزادی اینها را خواسته بود. من در منزل پناهیان، این ۹ نفر را ملاقات کردم، [که] من جمله آقای

موسی خیابانی بود. در آنجا سعی کردم که به آنها بگویم که پناهیان عنصری [نااهل و نامطمئن است و این شخص «ژنرال پناهیان» جانشین «بختیار» است. این ماجرا گذشت و از عراق به سوریه رفتند و به یارانشان پیوستند.^۱

□ اعضای سازمان در اردوگاه‌های فلسطینی

در تاریخ ۲۵ دی ماه ۱۳۴۹ زندانیان سازمان آزاد و پس از چند روز در معیت نماینده الفتح عازم پایگاه‌های چریکی مستقر در سوریه شدند. پایگاهی که قرار بود این عده بدانجا گسیل شوند، همان بود که در ۲۱ مرداد ۴۹ چند تن از اعضا از جمله مشکین فام در آن آموزش دیده بودند.^۲ پایگاه مزبور، که بعداً - به ادعای سازمان - به نام مستعار مشکین فام یعنی «حسن سلامه» معروف شد، در نزدیکی امان پایتخت اردن قرار داشت. این پایگاه کوچک را - ظاهراً - فتح برای آموزش چریک‌های کشورهای دیگر تأسیس کرده بود. فرمانده آن مرد چهل سال‌های به نام «احمد الجزایری» بود که پس از شرکت در نبرد «دین بین فو» به ملیون مراکش پیوسته و پس از پایان نبرد در آن کشور به موطن خود در الجزایر رفته و در انقلاب الجزایر شرکت کرده بود. بعد از پایان انقلاب، چند سال وابسته نظامی سفارت الجزایر در پاریس بود و بعد از آن مدتی ریاست افسران بازنشسته در آن کشور را به عهده داشت. او بعداً به انقلاب فلسطین پیوست.^۳

پس از جنگ سپتامبر ۱۹۷۰ (معروف به «سپتامبر سیاه») و انتقال فلسطینی‌ها از اردن، این پایگاه سقوط کرد. از آن پس پایگاه «طرطوس» در سوریه و پایگاه «شیخ زناد» در شمال لبنان مرکز آموزش اعضای سازمان شد.^۴ دوره‌های آموزشی در اردوگاه‌های الفتح به طور متوسط ۳ ماه بود که طی آن، علاوه بر برنامه‌های روزانه دو و نرمش و تمرین‌های بدنی، آموزش‌های نظری و عملی شامل رزم انفرادی، آشنایی و تیراندازی با سلاح‌های مختلف شرقی و غربی، آشنایی با مواد انفجاری فابریک و دست‌ساز و تمرین‌های عملیاتی بود. برخی از افراد مدت طولانی‌تری را سپری کردند و آموزش‌های

۱. نیکنام، نفاق یا کفر پنهان: صص ۱۳۶-۱۴۰. روزنامه جمهوری اسلامی، ش ۳۱۷، ۱۶ تیر ۱۳۵۹.

۲. خلاصه پرونده‌ها...: (افراد اعزام شده از جمله) سادات دربندی، سید محمد. شرح تأسیس...: ص ۷۲.

۳. شرح تأسیس...: صص ۷۲-۷۳.

۴. خلاصه پرونده‌ها...: پیشین.

تخصصی را نیز گذراندند. اتفاق قابل توجهی که در طول این آموزش‌ها رخ داد، تیر خوردن و زخمی شدن یکی از اعضا در جریان تمرین عملیاتی بود.^۱

در جریان این دوره اقامت در لبنان و سوریه، از آنجا که لبنان مرکز بازار سیاه اسلحه در منطقه عربی خاورمیانه بود، سازمان تصمیم گرفت تا حدودی که امکان داشت خود را از نظر تسلیحاتی و تدارکاتی تأمین کند. سلاح‌های تهیه شده بعداً به طرق مختلف به داخل حمل گردید. نحوه ورود به ایران نیز مختلف بود؛ برخی از اعضا از طریق عادی و با هواپیما بازگشتند، اما پس از دستگیری دو تن از ایشان در فرودگاه بیروت،^۲ ورود قاچاق از طریق شیخ‌نشین‌ها و مرز ترکیه مورد توجه قرار گرفت.^۳

اکثر افراد اعزامی، تا قبل از ضربه اول شهریور ماه ۱۳۵۰، به ایران بازگشتند؛ افرادی چون سید احمدیان و ابراهیم آوخ اندکی پس از ضربه اول شهریور (از طریق ترکیه)، محمود شامخی یک سال پس از ضربه، افرادی مثل حسین روحانی و خوشرو حوالی سال‌های ۱۳۵۴-۵۵ و عناصری مثل تراب حق‌شناس در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی مراجعت کردند. موارد مشخص و قابل توجه در خصوص وضعیت افراد، پس از ضربه شهریور، در جای خود خواهد آمد. فهرست افراد اعزام شده همراه با برخی مشخصات و ملاحظات، در جدولی که ملاحظه می‌کنید تنظیم شده است. ممکن است در این فهرست، حداکثر، دو سه اسم نیامده باشد که علتش کمبود منابع بوده است.^۴

۱. یادداشت‌های حسین روحانی: ص ۳۹. شرح تأسیس...: صص ۷۲-۷۵.

۲. در فصل نهم (ضربه شهریور ۱۳۵۰) این موارد توضیح داده شده است.

۳. شرح تأسیس...: صص ۷۵-۷۶.

۴. خلاصه پرونده‌ها...: افراد فهرست (بجز حق‌شناس، نجات حسینی، خوشرو و یقینی). یادداشت‌های حسین

روحانی: صص ۳۸-۳۹.

فهرست اعزام شدگان سازمان به اردوگاه‌های آموزشی «الفتح»

ردیف	نام و نام خانوادگی	نحوه خروج	توضیحات
۱	ابراهیم - آوخ	الف - قاچاق از طریق دویی ب - عادی از طریق هوایی	بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰
۲	حسین - احمدی روحانی	عادی از طریق هوایی	یکی از سه تن رایبندۀ هواپیمای حامل زندانیان سازمان در دویی - بازگشت به کشور در سال ۵۴
۳	محمد - بازرگانی	قاچاق از طریق دویی	بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰
۴	علی - باکری	عادی از طریق هوایی	بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰
۵	اصغر - بدیع زادگان	عادی از طریق هوایی	بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰
۶	لطفعلی - بهپور	عادی از طریق هوایی	بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰ اعزام به عنوان مترجم
۷	کریم - تسلیمی	قاچاق از طریق دویی	بازگشت به کشور در سال ۴۹ دستگیری در سال ۵۰ - سفر فقط به شیخ نشین‌ها و عدم توفیق در سفر به فلسطین
۸	سید مرتضی (تراب) - حق شناس	قاچاق از طریق قطر	بازگشت به کشور در آستانه پیروزی انقلاب سال ۵۷
۹	فتح‌الله (ارژنگ) - خامنه‌ای	قاچاق از طریق قطر	بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰
۱۰	حسین - خوشرو	قاچاق از طریق ابوظبی	یکی از ۶ تن زندانی سازمان در دویی بازگشت به کشور حوالی سال‌های ۵۴ و ۵۵
۱۱	رضا - دارابی زاده (خالد)	عادی از طریق هوایی	بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰
۱۲	مسعود - رجوی	قاچاق از طریق دویی	اعزام به عنوان مترجم - بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰

ردیف	نام و نام خانوادگی	نحوه خروج	توضیحات
۱۳	رضا - رضایی	قاچاق از طریق دویی	بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰
۱۴	سیدمحمد (صادق) - سادات دریندی	عادی از طریق هوایی	یکی از سه تن ربایندۀ هواپیمای حامل زندانیان سازمان در دویی - بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰
۱۵	سید جلیل - سید احمدیان	عادی از طریق هوایی	یکی از ۶ تن زندانی سازمان در دویی - بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰
۱۶	سید محمد - سیدی کاشانی (بابا)	عادی از طریق هوایی	بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰
۱۷	کاظم - شفیعیها	قاچاق از طریق دویی	یکی از ۶ تن زندانی سازمان در دویی - بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰
۱۸	محمود - شامخی	قاچاق از طریق دویی	یکی از ۶ تن زندانی سازمان در دویی - بازگشت به کشور و فوت در سال ۵۱
۱۹	عبدالرسول - مشکین فام	قاچاق از طریق دویی	یکی از سه تن ربایندۀ هواپیمای حامل زندانیان سازمان در دویی - بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰
۲۰	محسن - نجات حسینی	قاچاق از طریق دویی	دستگیری و محکومیت در لبنان در سال ۵۰
۲۱	موسی - نصیراوغلو خیابانی	قاچاق از طریق دویی	یکی از ۶ تن زندانی سازمان در دویی - بازگشت به کشور و دستگیری در سال ۵۰
۲۲	محمد - یقینی	عادی از طریق هوایی	دستگیری و محکومیت در لبنان در سال ۵۰ - بازگشت به کشور در سال ۵۴